

## تحلیل شخصیت اصلی در داستان درد دل ملاقربانعلی از مجموعه یکی بود یکی

### نبود جمال زاده براساس نظریه مازلو

سمیه رضایی\* / اقبال زارعی\*\* / حشمت الله آذر مکان\*\*\*

دریافت مقاله:

۱۳۹۴/۲/۱۷

پذیرش:

۱۳۹۴/۹/۱

#### چکیده

شخصیت‌های داستانی، بازنمای شخصیت‌های واقعی هستند و بنابر شخصیت‌پردازی نویسنده، اطلاعات داستان، مستندتر از اطلاعاتی است که افراد از خود بروز می‌دهند. نیازهای اشخاص داستان، ناپایداری‌ها را به وجود می‌آورند و انسان‌ها در شرایط خاص، بسیاری از جوانب و زوایای درون خود را برملا می‌سازند. داستان‌ها نیز بازنمای شرایط خاص زندگی انسان‌ها هستند؛ بنابراین، می‌توان براساس نظریه‌های روان‌شناسی به تحلیل شخصیت‌های داستانی همت گماشت و به نتایج بهتری در این خصوص دست یافت. یکی از این نظریه‌ها، نظریه روان‌شناس انسان‌گرا، «آبراهام مازلو» می‌باشد. هرم سلسله‌مراتب نیازهای مازلو، عمده نظریات او را شامل می‌شود و می‌توان با استناد به این نظریه، جایگاه انسان‌ها را در هرم مزبور تعیین و تبیین نمود. از آنجا که داستان *درد دل ملاقربانعلی* جمال‌زاده یکی از بهترین داستان‌های او خصوصاً به لحاظ شخصیت‌پردازی است، در این گفتار به تحلیل و بررسی شخصیت اصلی داستان، بر مبنای هرم سلسله‌مراتب نیازهای مازلو، پرداخته شده است. بنابر بررسی انجام‌شده می‌توان گفت که در این شخصیت، غلبه نیازهای فیزیولوژیکی و سپس عشق و محبت دیده می‌شود.

**کلیدواژه‌ها:** جمال‌زاده، *درد دل ملاقربانعلی*، شخصیت قربانعلی، نیازهای فیزیولوژیکی، عشق، مازلو.

\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه هرمزگان (نویسنده مسئول). somirezae@gmail.com

\*\* دانشیار گروه روانشناسی دانشگاه هرمزگان.

\*\*\* هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه هرمزگان.

## مقدمه

## شخصیت‌پردازی

انسان‌ها یا شخصیت‌های واقعی، رویدادها و سپس داستان جهان هستی را به وجود می‌آورند؛ بنابراین، شناخت چنین شخصیت‌هایی خالی از دشواری نیست؛ اما انسان‌های داستان‌ها، خصوصاً داستان‌های پیشامدرن، هیچ اختیاری از خود ندارند و این نویسنده است که سرنوشت آنان را می‌نویسد. «در واقع شخصیت‌های داستانی با مجموعه‌ای از رفتار، گفتار و افکاری که توسط نویسنده بیان می‌شوند به وجود می‌آیند و تنها در همین محدوده می‌توانند در داستان ایفای نقش کنند». (مستور، ۱۳۸۶: ۳۳)

نظریه‌پردازان داستان، برای «شخصیت‌سازی» دو شیوه «مستقیم» و «غیرمستقیم» را نام برده‌اند. در شخصیت‌سازی مستقیم که در داستان‌نویسی امروز جایگاهی ندارد، نویسنده به تعریف مستقیم ویژگی‌های شخصیت می‌پردازد. در شخصیت-پردازی غیرمستقیم، نویسنده بدون تعریف مستقیم از شخصیت، حالات او را نشان می‌دهد. «در این شیوه که بیشتر با جزءنگاری سر و کار دارد، جزء دلالت بر کل می‌کند. از کشیدن انگشت‌ها و به اصطلاح شکستن آنها می‌توان به شخصیت عصبی و ناراحت فردی پی برد». (اخوت، ۱۳۹۲: ۱۴۰)

نویسنده در این نوع شخصیت‌سازی، برای نشان دادن شخصیت‌ها به عواملی چون کنش، گفتار، نام، محیط و وضعیت ظاهری نظر دارد. (همان: ۱۴۱)

## زاویه دید

حقیقت داستان جهان هستی به زاویه دید ما بستگی دارد. انسان‌ها قادر هستند از زوایای

مختلف، داستان‌های متعددی را به وجود آورند؛ اما در جهان داستان‌ها، نویسنده رویدادها را از چشم‌اندازهای گوناگونی جلوه‌گر می‌سازد که به هر یک از این چشم‌اندازها «زاویه دید» گفته می‌شود. درحقیقت، می‌توان گفت، مهم‌ترین عامل در روایت داستان، انتخاب زاویه دید مناسب است. «داستان‌نویس بیش از هر شخص دیگری می‌بایست به این نکته واقف باشد که در زندگی واقعی نیز اینکه چه کسی مطلبی را به ما می‌گوید و چگونه آن را بیان می‌کند، تا حدود زیادی تعیین‌کننده واکنش ما به آن مطلب است. بدین ترتیب داستان‌نویسی که در پی بازآفرینی واقعیت است، می‌کوشد داستان را از نقطه‌نظر شخصیتی نقل کند که تا حد ممکن آن را محتمل‌تر بنمایاند و به بهترین نحو تأثیر واحدی را که او مد نظر دارد، بر ذهن خواننده گذارد». (پابنده، ۱۳۸۲: ۵۳)

زاویه دید با چنین مواردی سر و کار دارد:

۱. چه کسی داستان را روایت می‌کند؟
  ۲. چه کسی حادثه را پیش می‌برد؟
  ۳. افکار چه کسی خواننده را به دنبال خود می‌کشد؟
  ۴. حادثه‌های داستان از چه فاصله‌ای به نمایش گذاشته می‌شود؟». (میرصادقی، ۱۳۹۱: ۱۱)
- بنابر مباحث پیش‌گفته، مهم‌ترین عناصری که در تحلیل شخصیت‌های داستان به یاری خواننده و منتقد می‌شتابند، زاویه دید و شخصیت‌پردازی نویسنده است. «شخصیت در یک اثر نمایشی یا روایی فردی است دارای ویژگی‌های اخلاقی و ذاتی که این ویژگی‌ها از طریق آنچه که انجام می‌دهد (رفتار) و آنچه که می‌گوید (گفتار) نمود

نیازهایش دیده می‌شود که در این میان هرم سلسله‌مراتب نیازهای مازلو جایگاه منحصر به فردی را به خود اختصاص داده است. مازلو یکی از روان‌شناسانی است که شخصیت انسان را برمبنای نیازهایش تحلیل و واکاوی می‌کند. او معتقد است که انسان نیازهایی دارد و این نیازها را برحسب میزان اهمیت‌شان در تأمین بقای بیشتر، در یک هرم به صورت سلسله‌مراتبی قرار می‌دهد؛ «هرچه یک نیاز در سلسله‌مراتب، پایین‌تر باشد، نیرومندی، تأثیر و تقدم آن بیشتر است. نیازهای بالاتر ضعیف‌تر هستند». (شولتز، ۱۳۷۷: ۳۴۳) اما «با وجود آنکه نیازهای بالاتر، ضرورت کمتری برای زنده ماندن دارند، به بقا و رشد کمک می‌کنند. ارضای نیازهای بالاتر می‌تواند به سلامتی بهتر، زندگی طولانی‌تر و کارآیی زیستی بهتر منجر شود. به همین دلیل، مازلو نیازهای بالاتر را نیازهای رشد یا نیازهای هستی می‌داند». (همان)

می‌یابد. زمینه چنین رفتار یا گفتاری انگیزه‌های شخصیت را بازتاب می‌دهد». (مستور، ۱۳۸۶: ۳۳) در حقیقت، نیازهای هر انسانی رفتار و گفتار او را شکل و جهت می‌دهد و اینگونه، رویدادهای جهان هستی شکل می‌گیرد. در جهان داستان‌ها نیز نیازها کشمکش‌های داستانی را به وجود می‌آورند، تا اینکه سرانجام با برطرف‌شدن نیاز یا کنارآمدن شخصیت با کمبود خود، گره‌گشایی شده و تعادل اولیه برقرار می‌گردد. «نیاز شامل نیروی زیستی شیمیایی موجود در مغز است که توانایی‌های عقلانی و ادراکی را سازمان می‌دهد و هدایت می‌کند. نیازها سطحی از تنش را برمی‌انگیزند که ارگانیزم می‌کوشد با رفع‌کردن آنها را کاهش دهد. به رفتار نیرو می‌بخشد و آن را هدایت می‌کند، یعنی آنها رفتار را در جهت مناسبی برای برآوردن نیازها فعال می‌سازند». (شولتز، ۱۹۹۸: ۲۲۱)

### هرم سلسله‌مراتب نیازهای مازلو

نظریه‌های روان‌شناسی متعددی دربارهٔ انسان و



او در دفاع از نظریه انگیزشی خود می‌گوید: «طراحان نظریه انگیزش به هیچ یک از این حقایق توجه کافی نداشته‌اند: اول، اینکه انسان هرگز ارضا نمی‌شود، مگر به طور نسبی و دوم اینکه خواسته‌ها ظاهراً در نوعی سلسله‌مراتب از لحاظ قدرت و غلبه مرتب شده‌اند». (همان: ۵۷) مازلو بارها به نقش شرایط اجتماعی در رشد انسان تأکید می‌کند و بر این باور است که «برآورده ساختن نیازهای بالاتر از ارضانمودن نیازهای پایین‌تر، به شرایط بیرونی (اجتماعی، اقتصادی و سیاسی) بهتری نیاز دارد. برای مثال، دنبال کردن خودشکوفایی به آزادی بیان و فرصت بیشتری از نیازهای ایمنی و امنیت بستگی دارد». (همان: ۳۴۴)

براساس نظریه مازلو انسان ابتدا در مرحله اول هرم قرار دارد و پس از ارضای نسبی نیازهای سطح اول، به صورت خودکار به مراحل بعدی صعود می‌کند و این روند تا قله هرم ادامه دارد؛ اما اگر به دلایلی هر کدام از نیازهایش ارضا نشوند، تأثیرات مخربی بر رفتار و شخصیت او در زندگی خواهد گذاشت؛ چنانکه کیفیت و کمیت عمر و زندگی، به چگونگی برانگیختگی این نیازها بستگی خواهد داشت. اگر نیازی در انسان برآورده نشود، همه ارگانیزم در جهت تأمین این نیاز سازماندهی می‌شود، چنانکه «اگر همه نیازها برآورده نشده باشند و آنگاه نیازهای فیزیولوژیک بر ارگانیزم تسلط یابند، همه نیازهای دیگر ممکن است به سادگی موجودیت خود را از دست بدهند و یا به عقب رانده شوند. بی‌مناسبت نیست اگر با این بیان که صرفاً کل

ارگانیزم گرسنه است آن را توصیف کنیم، زیرا گرسنگی تقریباً به‌طور کامل بر ضمیر خودآگاه مستولی شده است. همه استعدادها در خدمت ارضای گرسنگی درآمده‌اند و سازمان‌بندی این استعدادها را تقریباً به‌طور کلی یک مقصود یعنی ارضای گرسنگی تعیین می‌کند. «گیرنده‌ها» و «مؤثرها»، هوش، حافظه، عادات، همگی را اکنون می‌توان صرفاً به عنوان ابزار رفع گرسنگی تعریف کرد. استعدادهایی که برای این منظور سودمند نباشند، ساکن و بی‌حرکت و یا به عقب رانده می‌شوند. برای شخصی که به حد افراط یا به طور خطرناکی گرسنه است هیچ دلبستگی دیگری جز غذا وجود ندارد. او غذا را در خواب می‌بیند، غذا را به خاطر می‌آورد، راجع به غذا فکر می‌کند، فقط درباره غذا به هیجان می‌آید، تنها غذا را درک می‌کند، و فقط غذا می‌خواهد. (مازلو، ۱۳۷۷: ۷۲)

علاوه بر نیازهای پنجگانه نیازهای دیگری نیز وجود دارد که خارج از محدوده هرم از آنها بحث می‌شود. این نیازها عبارت‌اند از: نیاز به شناختن و فهمیدن و نیازهای هنرشناختی... نهایتاً باید گفت ارضانشدن و محرومیت از هریک از نیازهای اساسی در شخصیت فرد اثرات شایان توجهی بر جای خواهد گذاشت؛ چنانکه مازلو گفته است: «اکثر روان‌نژندی‌ها، در کنار تعیین‌کننده‌های پیچیده دیگر، به مسائلی همچون تمایلات ارضانشده برای رسیدن به ایمنی، به تعلق و همانندسازی، به روابط نزدیک عاطفی و احترام و حیثیت مربوط می‌شده است». (مازلو، ۱۳۷۱: ۳۸)

### نیازهای فیزیولوژیکی

نیازهای فیزیولوژیکی<sup>۱</sup> که در مرحله اول هرم سلسله مراتب نیازهای مازلو قرار دارد، شامل حیاتی‌ترین نیازهای موجودات زنده، چون نیاز به غذا، آب، اکسیژن، حفظ دمای بدن، خواب، نیازهای جنسی و... است. «این نیازها به طور کلی از یکدیگر، از سایر انگیزش‌ها و از ارگانیزم که یک کل تلقی می‌شود، مستقل هستند و دوم اینکه در بسیاری از موارد می‌توان پایگاه کالبدی خاص و تمرکز یافته‌ای را برای سائق نشان داد». (مازلو، ۱۳۶۷: ۷۱) این نیازها بر نیازهای دیگر غلبه دارد و ارضای آنها به مراتب ضروری‌تر از نیازهای سطوح بالاتر است. «بدون تردید غلبه این نیازهای فیزیولوژیکی از همه نیازها بیشتر است. شخصی که فاقد غذا، ایمنی، محبت و احترام است به طور قطع اشتیاق او نسبت به غذا قوی‌تر از هر اشتیاق دیگری است». (همان: ۷۰) اما همین که این نیازها تأمین شوند، شخص مستعد صعود به مراحل بالاتر می‌شود. میزان نیاز در افراد متفاوت است و انسان تنها زمانی می‌تواند بر نیازهای دیگر متمرکز شود که از نظر فیزیولوژیکی ارضا یا دست‌کم اکتان شده باشد. «ویژگی منحصر به فرد دیگر ارگانیزم انسانی هنگامی که نیازی خاص بر آن چیره می‌شود این است که تمام فلسفه مربوط به آینده نیز دستخوش تغییر قرار می‌گیرد». (همان: ۷۲)

### نیازهای ایمنی

دومین مرحله از مراحل هرم نیازهای مازلو به نیازهای ایمنی<sup>۲</sup> اختصاص دارد. مازلو نیازهایی چون امنیت، ثبات، وابستگی، حمایت، رهایی از

ترس، نگرانی و آشفتگی، نیاز به سازمان، نظم، قانون، محدودیت، داشتن حامی مقتدر و... در این مجموعه قرار می‌دهد. اگرچه نیازهای ایمنی بیشتر در سنین پایین غلبه پیدا می‌کند، اما وضعیت اجتماعی نامطلوب می‌تواند سطح برانگیختگی این نیازها را در افراد جامعه افزایش دهد؛ چنانکه در نیازهای فیزیولوژیکی مشاهده شد. «هرگاه تهدیدی در صحنه اجتماع نسبت به قانون، به نظم و به حاکمیت جامعه به وجود آید، ممکن است نیازهای ایمنی جنبه بسیار فوری به خود بگیرد.

می‌توان انتظار داشت که در اکثر انسان‌ها، ترس از آشوب و پوچ‌گرایی به واپس‌گرایی از نیازهای متعالی و توجه به نیازهای ایمنی که غلبه بیشتری دارند منجر شود. واکنش معمولی، پذیرش راحت‌تر استبداد یا حکومت نظامی است. این در مورد همه انسان‌ها از جمله انسان‌های سالم می‌تواند صدق کند، زیرا آنها هم مایل خواهند بود که با بازگشت واقع‌گرایانه به سطح نیاز ایمنی در برابر خطر واکنش نشان دهند، و خود را برای دفاع آماده سازند». (همان: ۷۹)

نیازهای اجتماعی (عشق، محبت، تعلق‌پذیری، ...) نیاز به عشق و محبت<sup>۳</sup> یکی از اساسی‌ترین نیازهای انسان است که در مرحله سوم هرم مازلو قرار دارد. طبعاً این نیازها در کسانی برانگیخته می‌شود که از نظر فیزیولوژیکی و ایمنی ارضا یا دست‌کم اکتان شده باشند. «بعد از اینکه افراد

۱. Physiological Needs  
۲. Security/safety needs  
۳. Love needs

عمده آنها نیاز به عشق و محبت است. این حقیقت را نیز نباید نادیده گرفت که نیاز به محبت، شامل دوست داشتن و دوست داشته شدن می شود. (مازلو، ۱۳۶۷: ۸۱)

### نیاز به احترام

در مرحله چهارم هرم نیازهای مازلو، نیاز به احترام<sup>۴</sup> جلوه می کند که در دو سطح نیاز به احترام و تأیید از جانب دیگران و خود مطرح می شود. «مازلو دو نوع نیاز احترام را مشخص کرد: وجهه و عزت نفس. وجهه عبارت است از ادراک مقام، تأیید، یا شهرتی که فرد در نظر دیگران کسب می کند، درحالی که عزت نفس احساسی است که فرد از ارزش و شایستگی خودش دارد». (گریگوری، ۱۳۹۱: ۵۹۵) بنابراین می توان این نیازها را به نیازهای فرعی «تمایل به قدرت، موفقیت، کفایت، سیادت، شایستگی، اعتماد در رویارویی یا جهان و استقلال، مقام، شهرت و افتخار، برتری، معروفیت، توجه، اهمیت، حرمت و یا تحسین» طبقه بندی کرد. (مازلو، ۱۳۶۷: ۸۲) این نیازها در شخصی که نیازهای زیستی، ایمنی و عاطفی اش به طور رضایت بخشی تأمین شده باشد، به صورت طبیعی، برانگیخته می شوند.

### نیازهای خودشکوفایی

در بالاترین بخش هرم نیازهای مازلو، نیازهای خودشکوفایی<sup>۵</sup> یا فراینزها قرار دارد. زمانی که

نیازهای ایمنی خود را تا اندازه ای ارضا کردند، نیازهای محبت و تعلق پذیری مانند میل به دوستی، میل به همسر و فرزندان، نیاز به تعلق داشتن به خانواده، گروه، محله، یا ملت، آنها را برانگیخته می کنند. محبت و تعلق پذیری جنبه هایی از میل جنسی و تماس انسانی و نیاز به محبت کردن و محبت دیدن را در برمی گیرد. اکنون شخص برخلاف گذشته به شدت غیاب دوستان، معشوق، همسر یا فرزندان را احساس خواهد کرد. او تشنه روابط عاطفی است و با شدت هرچه تمام تر خواهد کوشید تا به این هدف دست یابد. حالا او به شدت درد تنهایی، انزوا، مطرود بودن، نداشتن دوست و نداشتن ریشه در جامعه را احساس خواهد کرد». (همان: ۷۹-۸۰)

اگر این نیاز برآورده شود، انسان به طور خودکار به مرحله بعد می رود و اگر در او سرکوب شود، آثار مخربی در پی خواهد داشت؛ چنانکه مازلو می گوید: «ناکامی در برآورده ساختن نیاز به عشق، علت اصلی ناسازگاری هیجانی است». (شولتز، ۱۳۷۷: ۳۴۵)

گاهی مفهوم عشق در مرحله سوم هرم و میل جنسی که در اولین مرحله قرار دارد در هم ادغام می شود و نمی توان مرز مشخصی میان آنها تعیین کرد. به اعتقاد مازلو، «عشق به معنای میل جنسی نیست. میل جنسی را می توان صرفاً به معنای یک نیاز فیزیولوژیک مطالعه کرد. معمولاً در رفتار جنسی عوامل تعیین کننده بسیاری دخیل است؛ به عبارت دیگر، نه تنها نیاز جنسی بلکه نیازهای دیگری نیز در تعیین آن دخالت دارند که

۴. Esteem Needs

۵. Self-Actualization Needs

نیازهای سطوح زیرین برآورده شدند، این دسته از نیازها در انسان برانگیخته می‌شوند؛ البته ممکن است در همان ابتدا و پیش از برآورده شدن کامل نیازهای سطوح زیرین، این نیازها در فردی بروز و ظهور کند و این خصیصه در افراد گوناگون، متفاوت است.

از نظر مازلو، افرادی که در این مرحله قرار می‌گیرند، «عالی‌ترین سطح رشد انسان را نشان می‌دهند که او آن را «خودشکوفایی» می‌نامد، مفهومی که گرچه کاربرد آن بیشتر زیستی بود تا روان‌شناختی، از کورت گلدشتاین، استاد دیگر خود در نیویورک سیتی اقتباس کرد». (گریگوری، ۱۳۹۱: ۶۰۰) از نظر مازلو ارزش‌های هستی عبارت‌اند از: «حقیقت، نیکی، زیبایی، یکپارچگی، سرزندگی، بی‌همتایی، کمال، کامل‌گری، عدالت، سادگی، تمامیت، راحتی، شوخ‌طبعی و خودمختاری». (همان: ۶۰۲)

انسانی که همه نیازهایش تا میزان رضایت‌بخشی برآورده شده باشد، اگر از هجوم «فراآسیب»ها نیز در امان بوده باشد، این نیازها در او برانگیخته می‌شود. کمیت و کیفیت آن نیز در انسان‌های مختلف متفاوت است. «محرومیت از هرگونه نیاز هستی، فراآسیب، یا فقدان فلسفه زندگی را معنی‌دار به بار می‌آورد». (همان)

از آنجا که نیازهای هر انسانی، رفتار و گفتار او را شکل و جهت می‌دهد، می‌توان با شناختن این نیازها، دلایل رفتار انسان‌های واقعی و داستانی را کشف کرد و یا به عبارتی آنها را تحلیل و ارزیابی نمود. در دنیای داستان‌ها نیز، نیازها ناپایداری‌ها را به وجود می‌آورد و از طریق

شناختن نیازهای شخصیت‌ها، می‌توان آنها را تحلیل و واکاوی کرد. در این گفتار، شخصیت اصلی داستان درد دل ملاقربانعلی از مجموعه یکی بود یکی نبود جمالزاده بر پایه هرم سلسله‌مراتب نیازهای مازلو تحلیل می‌شود. ابتدا براساس شخصیت‌پردازی نویسنده اطلاعات مورد نیاز استخراج و سپس جایگاه شخصیت براساس میزان نیازهایش در هرم مازلو تعیین و تبیین می‌گردد.

#### پیشینه پژوهش

آثار بسیاری به نقد داستان و خصوصاً شخصیت-پردازی در داستان اختصاص یافته است. در بعضی از این آثار، تحلیل شخصیت‌های داستانی، بدون استناد به نظریه‌ای علمی، صورت گرفته است. برای مثال، عبداللهمیان در کتاب شخصیت و شخصیت‌پردازی در داستان معاصر (۱۳۸۱)، به تبیین ویژگی‌های جسمی و روانی شخصیت‌های داستان‌های معاصر پرداخته است.

منتقدانی نیز به شخصیت‌های داستانی براساس نظریه‌های علمی در ادبیات، توجه داشته‌اند که به‌وفور در قالب پایان‌نامه، رساله و مقاله‌های پژوهشی در سایت‌های اطلاعاتی یافته می‌شود.

در این میان، آثاری نیز با هدف مطالعه شخصیت از منظر روان‌شناختی به‌وجود آمده‌اند. تا آنجا که در میان کتب و تألیفات انجام‌شده دیده شد، نظریه‌های روان‌کاوی بیشتر توجه منتقدان را به خود جلب کرده و رویکردهای دیگر روان‌شناسی چون رفتارگرایی و انسان‌گرایی به مراتب کم‌اهمیت‌تر تلقی شده‌اند؛ برای نمونه می‌توان به گفتاری از پاینده اشاره کرد. پاینده در مقاله‌ای با عنوان

یکی بود یکی نبود یکی نبود او دانسته شده است. یکی بود یکی نبود که اولین و همین‌طور بهترین اثر او در زمینه داستان کوتاه شناخته شده است، نقطه آغاز حرکت از کلاسیسم به سوی رئالیسم است.

این داستان، از نظر شخصیت‌پردازی با داستان‌های دیگر این نویسنده متفاوت است، آنگونه که می‌توان گفت، شخصیت این داستان، اولین «کاراکتر» چندبُعدی و مدرن است که در میان تیپ‌گونه‌های داستان‌های دیگر او خودنمایی می‌کند. «به ضرس قاطع می‌توان گفت که همه شخصیت‌های جمال‌زاده ساده، مسطح و تک‌بُعدی‌اند. وی در خلق شخصیت‌های پیچیده، مدور و چندبُعدی ناتوان می‌ماند. تنها ملاقربانعلی توانسته است به مرز شخصیت‌های گرد و مدور نزدیک شود». (مشتاق‌مهر، ۱۳۸۷: ۱۹)

راوی داستان، همان شخصیت اصلی است که داستان را به شیوه «خودگویی» یا «حدیث نفس» روایت می‌کند. «در خودگویی، شخصیت آنچه در ذهنش می‌گذرد یا احساس می‌کند با خودش مرور می‌کند و خواننده از نیات و مقاصد و آنچه بر او گذشته و می‌گذرد، باخبر می‌شود و از این طریق شناخت و اطلاعاتی درباره او و دیگر شخصیت‌های داستان به دست می‌آورد و سیر عمل داستانی را دنبال می‌کند». (میرصادقی، ۱۳۹۱: ۳۱۶) او اکنون در زندان است و به شرح ماجرای می‌پردازد که هفت سال از آن گذشته است؛ اما هنوز برای راوی تازگی دارد. انتخاب زاویه دید اول شخص نیز به این دلیل که ماجرا از زبان شخصیت درگیر ماجرای رمانتیک، شنیده می‌شود، می‌تواند بیان‌کننده شدت هیجان او باشد.

«روان‌کاوی شخصیت روان رنجور در داستان زنی که مردش را گم کرد» (۱۳۸۲)، شخصیتی روان‌رنجور از داستان هدایت را براساس یافته‌های روان‌کاوی و نقد روان‌کاوانه تحلیل کرده است.

آثاری نیز، با اهتمام به نظریه انسان‌گرایی و خصوصاً مازلو تألیف شده است. حجازی در «بررسی تطبیقی شخصیت از دیدگاه جلال‌الدین مولوی با آبراهام مازلو» (۱۳۸۱)، و باقری در «بررسی ادراک واقعیت و پذیرش خود و دیگران در غزلیات حافظ براساس نظریه شخصیت/خودشکوفایی آبراهام مازلو» (۱۳۹۰)، به مقایسه اندیشه‌های مازلو با بزرگان شعر و ادب فارسی چون مولانا و حافظ پرداخته‌اند. اسداللهی در مقاله‌ای با عنوان «فروغ فرخزاد و نظریه خودشکوفایی آبراهام مازلو» (۱۳۸۷)، شخصیت فروغ فرخزاد را بر مبنای این نظریه واکاوی و تحلیل کرده است. برکات در پایان‌نامه خود با عنوان «تحلیل روان‌شناسانه شخصیت‌های اصلی در داستان‌های کوتاه بر مبنای نظریه مازلو» (۱۳۹۱)، به تحلیل شخصیت‌های اصلی در داستان‌های کوتاه فارسی براساس هرم سلسله مراتب نیازهای مازلو پرداخته است. نویسنده در این پایان‌نامه تنها به بررسی ده شخصیت داستانی از آثار هدایت، پرداخته است.

### شخصیت‌پردازی و زاویه دید در داستان درد دل

#### ملاقربانعلی

داستان درد دل ملاقربانعلی که در سال‌های آغازین پس از مشروطیت نوشته شده است، بهترین داستان محمدعلی جمال‌زاده از مجموعه



چنانکه در داستانی از آل احمد نویسنده «تعمداً شخصیت عمده داستان را برای روایت آن برگزیده است تا خواننده به طور مستقیم و دست اول به عمق احساسات مادری که مجبور شده است از فرزندش دل بکند، پی ببرد». (پاینده، ۱۳۸۲: ۶۵)

در این داستان، راوی که همان قربانعلی است، مخاطب یا مخاطبانی فرضی دارد که برای آنان سخن می گوید و شرح حالش را با زبانی عامیانه، طنزآلود و گاهی شاعرانه (برای وصف عشق و حالات معشوق)، بیان می کند. در حقیقت، انتخاب زبان، به حالت روحی نویسنده بستگی دارد. او از جملات دعایی و معترضه بسیار بهره گرفته است و اصطلاحاتی که به کار می گیرد، در نگاه نخست، او را به عنوان یک شخص ظاهراً مذهبی معرفی می کند. نهایتاً پس از خواندن داستان می توان درباره او چنین داوری کرد که قربانعلی «به عنوان تنها شخصیت برجسته داستان، نماینده روحانی‌نمایی است که سر حوادث او را به این کسوت درآورده است، بی آنکه شرایط و مقدمات لازم را فراهم نموده باشد». (افشار، ۱۳۸۶: ۸۳)

### تحلیل شخصیت

همان گونه که پیشتر گفته شد، در شخصیت پردازی غیرمستقیم، نویسنده با استمداد از عناصری چون، کنش، گفتار، نام، محیط و وضعیت ظاهری به معرفی و نشان دادن ویژگی‌های شخصیت می پردازد. در داستان درد دل ملا قربانعلی، عامل گفتار، مهم ترین عامل در شخصیت پردازی

می باشد. راوی از طریق گفت و گو با مخاطب فرضی اش، به تدریج ویژگی های جسمی و شخصیتی اش را برملا می سازد. «استفاده غیرمستقیم از گفت و گو برای شخصیت پردازی و نشان دادن درون از طریق گفتار کاری مفید برای عمق بخشیدن داستان است». (عبداللهیان، ۱۳۸۰: ۷۴)

اولین جملات داستان با معرفی نویسنده از خود، آغاز می شود: اسم داعی؟ الاحقر قربانعلی، شغل و کارم؟ سرم را بخورد ذاکر سیدالشهداء. چند سالم است؟ خدا خودش می داند اگر می شد برگردم به «سه ده» اصفهان که مولد اصلیم است، مرحوم والد- خدا غرق رحمتش فرماید! - باخط خودش در پشت جلد زاد/المعاد تاریخ به دنیا آمدنم را با روز و ساعت و دقیقه نوشته بود. اما این را هم یقین برادر ناخلف تا به حال ده بار فروخته و صرف الواطی و لوده گریش نموده است. خدایا تو خودت حکم ظالم را بنما! اما روی هم رفته باید حالا پنجاه سال داشته باشم. ریش سفیدم را نبین. خدا روی دنیا را سیاه کند که غم و غصه، سیاهی چشم را هم سفید می کند... (جمالزاده، ۱۳۷۹: ۸۵)

این جملات، راوی را در مقام عجز نشان می دهد و او را فردی پشیمان از گذشته خود معرفی می کند. او در اولین سطور گفتار خود، نام، شغل، وضعیت خانوادگی و پیشینه اش را تا حدودی بر ما آشکار کرده است. با توجه به سخنان راوی، قربانعلی سن و سال خودش را هم نمی داند؛ شاید به این دلیل که روزگار بر او به سختی گذشته و حساب روز و سال از دستش خارج شده است. سفید شدن کامل ریش او نیز، با

همانگونه که خود می‌گوید، به دلیل فقر، نوکر یک روضه‌خوان می‌شود و بعدها به برکت صدای گرم و حافظه خوبی که دارد، شغل روضه‌خوانی را در پیش می‌گیرد. وقتی ارباب از دنیا می‌رود، چشم طمع به ملک او می‌دوزد و برای تصاحب آن، همسرش را به زنی می‌گیرد.

اربابم لیک حق را اجابت کرد. عیالش را که علاوه بر عفت و عصمت خانه و زندگی جزئی هم داشت گرفتم و بیست سال تمام نان و نمک سیدالشهداء را خوردیم. هفته می‌شد ده، پانزده منبر هفتگی داشتم. راست است که سواد درستی نداشتم، اما از صدقه سر آل عبا یاد و هوش خوبی داشتم. (همان: ۸۷)

بنابر اطلاعاتی که داستان در اختیار ما قرار داده است، قربانعلی در پی تأمین نیازهای اولیه خود، به انتخاب شغل و همسر همت گماشته است. «زمانی که نیازی ارضا می‌شود؛ معمولاً نیروی انگیزشی خود را از دست می‌دهد و نیاز دیگری جای آن را می‌گیرد. برای مثال، تا وقتی که نیاز گرسنگی افراد برآورده نشده باشد، آنها برای غذا تلاش می‌کنند، اما وقتی غذای کافی برای خوردن داشته باشند، به سمت نیازهای دیگر مانند ایمنی، رابطه دوستی، و احساس ارزشمندی پیش می‌روند». (گریگوری، ۲۰۰۲: ۵۹۱)

گویا قربانعلی توانسته است به وسیله شغل روضه‌خوانی به زندگی رضایت‌بخشی دست یابد. اینک سخن راوی به حاجی بزاز می‌رسد. توصیف نویسنده از حاجی که در محله او زندگی می‌کند، او را شخصیتی بسیار مذهبی و متعصب نشان می‌دهد؛ خصوصاً تأکید او بر این مطلب که

توجه به اطلاعات دیگر، دلیلی بر ناهمواری روزگارش بوده است. نویسنده با این شگرد، به تدریج اطلاعات را به داستان منتقل می‌کند و یک‌باره همه آنها را برملا نمی‌سازد. چند دقیقه‌ای که سخن گفت، متوجه می‌شویم که قربانعلی در زندان است؛ بنابراین مخاطب فرضی او می‌تواند زندانبان یا زندانی دیگری باشد.

نحوه گزینش واژه‌ها، ترکیب‌ها و جمله‌بندی‌های قربانعلی، می‌تواند در جایگاه خود بیانگر ویژگی‌های روانی این شخصیت باشد. استفاده نابه‌جا از واژه‌ها و نحو عربی و در سطور بعد کاربرد جملات معترضه و دعایی، اشعار و ضرب‌المثل‌های عامیانه و... او را فردی عامی و در عین حال اهل وعظ و بیان معرفی می‌کند و کاربرد اصطلاحاتی چون «الحمدلله، شکر و...» چهره یک انسان ظاهراً مذهبی و متدین‌نما را به مخاطب نشان می‌دهد. «گفتار و رفتار شخصیت‌ها در داستان‌های کوتاه رئالیستی باید با جایگاه اجتماعی آنان و نیز با تربیتی که در خانواده و نظام آموزشی دریافت کرده‌اند، همخوانی داشته باشد». (پاینده، ۱۳۸۹: ۴۶)

... صد هزار مرتبه الحمدلله. به داده‌ات شکر به نداده‌ات شکر!... بله، در سفری که برای بردن نعش مرحوم والد به مشهد رضا مشرف شدم در برگشتن در رسیدن به تهران مخارجم تمام شد و همانجا ماندنی شدم و پیش یک روضه‌خوان اصفهانی نوکر شدم و کم‌کم خودم هم بنای روضه‌خوانی را گذاشتم و چون صدای گرمی هم از برکت سیدالشهداء داشتم کارم رونقی گرفت. (همان: ۸۶)

### عشق شهوانی

اشترنبرگ (۱۹۸۷) در نظریهٔ مثلثی خود، عشق را به سه بخش قسمت می‌کند: الف) «میل» (passion)؛ ب) «صمیمیت» (intimacy) و ج) «تعهد» (commitment).

تعاریفی که از این سه ملاک عشق به دست داده‌اند، عبارت‌اند از: «میل به انگیزه‌هایی اشاره دارد که به عشق رهنمون می‌شوند. (انگیزه‌هایی مانند جذابیت و تمایل جنسی) اما از طرف دیگر به نیازهایی از قبیل عزت نفس، نزدیک‌بودن و خودشکوفایی هم اشاره دارد. میل در عین حال بسیاری از هیجان‌ها را نیز دربرمی‌گیرد. (هیجان‌اتی از قبیل آرزو، شرم، آسیب‌پذیری، تحسین و اشتیاق)؛ پس میل دو مولفهٔ هیجانی و انگیزشی عشق را دربرمی‌گیرد.

صمیمیت به رفتارهایی اطلاق می‌شود، که نزدیکی عاطفی را افزایش می‌دهد. نزدیک‌بودن عاطفی شامل حمایت و درک متقابل، ارتباط برقرار کردن و سهیم‌کردن خود، فعالیت‌ها و دارایی‌های مان با دیگری است.

تعهد به دو گونه تصمیم‌بازمی‌گردد. ابتدا تصمیم کوتاه مدتی مبنی بر اینکه آیا آنچه که هست را عشق بنامیم یا نه و دوم تصمیم بر اینکه آیا برای حفظ آن عشق به سوی آینده‌ای قابل پیش‌بینی تلاش کنیم یا نه. تعهد بیشتر کارکرد شناختی دارد تا کارکرد هیجانی و شامل قصد هشیارانه و اراده می‌شود؛ بنابراین می‌توانیم بگوییم که میل مولفهٔ هیجانی عشق، صمیمیت، مولفهٔ رفتاری و تعهد، قسمت شناختی آن است.» (میرصادقی، ۱۳۸۴: ۳۹)

حاجی بزاز دختری در خانه دارد و چشم اهالی محله از دیدن او محروم بوده است، تأمل برانگیز است. شاید همین پنهان بودن دختر در خانه و فقط شنیدن اوصاف او، طمع دیگران را به دیدنش برانگیخته است؟

مع‌هذا همه‌کس می‌دانست که حاجی هم زن داشت و هم اولاد، ولی راست است که اولادش منحصر بود به یک دختر. این دختر هم یک روزی زد و ناخوش شد. حاجی نذر کرده بود که اگر دخترش شفا بیابد روضه‌خوانی وعده گرفته پنج ماه به اسم پنج تن آل عبا هر هفته در منزلش روضه بخواند... (جمالزاده، ۱۳۷۹: ۸۸)

از آنجا که نیازها رویدادها را به وجود می‌آورند، می‌توان با چنین رویکردی به رویدادهای داستان نگریست: نیاز قربانعلی به تأمین معاش او را به روضه‌خوانی وامی‌دارد. نیاز بزاز به روضه‌خوان ملا را به منزل او می‌کشاند و اینگونه نقاط عطف داستان شکل می‌گیرند. قربانعلی سه هفته برای دختر روضه‌خوانی می‌کند. هفتهٔ سوم، حاجی بزاز پول را به رسم شگون به دست دختر می‌دهد تا خودش به قربانعلی بدهد. ناپایداری داستان از این نقطه آغاز می‌شود.

قربانعلی پیش از این مشتاق دیدن دختر حاجی بوده و اکنون با دیدن او، آن هم با موهای برهنه و پریشان، شیفتهٔ او می‌شود. همهٔ عوامل دست به دست یکدیگر می‌دهند، تا عشق را در درون شخصیت اصلی بیدار کنند؛ عشقی که تنها به جسم منحصر می‌شود و بنابر تقسیم‌بندی مازلو، این نیاز (نیاز جنسی) در مرتبهٔ اول هرم قرار دارد.

با توجه به مستندات داستان، عشق قربانعلی در همان سطح هیجانی و انگیزشی باقی مانده است. جملات زیر توصیفات قربانعلی را از صحنه نخستین دیدارش با دختر حاجی بزاز نشان می‌دهد: دست دراز کردم که دوهزاری را بگیرم، ولی دستم را لرزه غریبی گرفته بود. دوهزاری از دستم افتاد به زمین و رفت به طرف حیاط باغچه. دختر هم خم شد که دوهزاری را بگیرد و با همان حالت خمیدگی عقب دوهزاری رفت به طرف باغچه و دفعه‌تاً چادرش گیر کرد به درخت گل سرخ و از سرش افتاد. دختر سر برهنه و «خاک بر سرم» گویان هی سعی می‌کرد که با دو دست خود صورت از شرم حیا چون گل برافروخته را بپوشاند. (جمال‌زاده، ۱۳۷۹: ۸۹)

نوع سخن‌گفتن راوی شدت هیجان‌انگیز بودن ماجرا را بر ما آشکار می‌کند، آنگونه که اگر از زاویه دیگری روایت می‌شد، شاید بیشتر تصنعی جلوه می‌نمود؛ به این دلیل که هیچ شخصی، جز خود انسان، نمی‌تواند حالات روحی‌اش را، به‌گونه‌ای که حق مطلب به درستی ادا شود، شرح دهد: من یک دفعه، حقیقتاً مثل اینکه خورشید چشمم را خیره کرده باشد قلبم با کمال شدت بنای زدن را گذاشت و بدون آنکه منتظر دوهزاری بشوم از خانه بیرون جستم و در پشت در مثل اینکه حالت غشی به من دست داده باشد به سکوی خانه تکیه کرده و مدتی با حال خراب همانطور ایستادم. (همان: ۸۸)

زبان و لحن عامیانه قربانعلی اینک به زبانی شاعرانه تبدیل شده است. کاربرد واژه‌ها و ترکیباتی چون درخت گل، موج نسیم، دوشیزه خواب‌آلود،

نازبالش و... به هنگام اندیشیدن به محبوب و جملات ادبی چون: یادم آمد که زیر گیسوان یک صورتی هم بود که از خجالت و شرم جلو مرد نامحرم مثل ورق گل‌های همان درختی که گویا از حسادت چادر را از سرش به در کرد سرخ شده و خار غم به دل من کاشت (همان: ۹۱)، و در نزدیک درگاه اتاق چشمم دوخته شد به یک رختخواب سفیدی که موی پریشان دوشیزه خواب‌آلودی سرتاسر نازبالش آن را در زیر چین و شکن خود آورده است (همان: ۹۳) و ... با لب خندان و زلف افشان. خم شدم و دهنم را به دهنش نزدیک کردم و از خود بی‌خود چشمم بسته شد و لبم چسبید به لب چون غنچه پژمرده و دیگر نفهمیدم چه شد. (همان: ۹۸)

همین‌طور استفاده از آرایه‌های ادبی چون تشبیه، تناسب، تشخیص و گاهی استعاره خبر از حال روحی دیگرگونی می‌دهد که در سطور پیشین دیده نمی‌شد. تشبیه صورت به درخت گلی که در حیات وجود دارد، حسادت درخت گل به زیبایی دختر و همین‌طور لحن آرام و نوازشگر راوی به هنگام توصیف حالات عاشقانه خود، خبر از حال منقلب روحی‌اش در آن لحظات می‌دهد؛ اما اگر در توصیفات راوی و چگونگی انتخاب کلمات او دقیق شویم، متوجه می‌شویم این عشق تنها منحصر به جسم معشوق است. کشمکش شخصیت اصلی با خودش به دنبال شنیدن صدای دختر و دیدن اندام و موهای پریشان او به وجود می‌آید و این در حالی است که او پیشتر نیز به حضور این دختر در خانه آگاه بوده است. قربانعلی به راحتی حاضر است با

نیازهای اولیه انسان تأمین شود، او به صورت خودکار، به مراحل بعدی صعود می‌کند. قربانعلی همسری در خانه دارد؛ اما چرا با وجود داشتن همسر، به رابطه عاشقانه دیگری می‌اندیشد و به چه دلیل، این موضوع، همه زندگی او را تحت تأثیر قرار داده است.

برای پاسخ دادن به پرسش مطرح شده، با توجه به مستندات حاضر در داستان، می‌توان به دو استنباط قائل شد: یکی اینکه نیازهای فیزیولوژیکی در این شخصیت بسیار غالب است. دیگر اینکه همسر قربانعلی هیچگاه مورد علاقه او نبوده و بعدها هم نتوانسته او را از این لحاظ، به صورت رضایت‌بخشی تأمین کند؛ یا اینکه دوستی و هیجان اولیه به دلایلی چون گذشت زمان یا بیماری همسر از میان رفته و او همچنان در این مرحله از نیازهای خود باقی مانده است.

به عبارت دیگر، براساس نظریه اشترنبرگ، می‌توان گفت، تنها عنصر تعهد در این رابطه نقش داشته و دو عنصر میل و صمیمیت در زندگی آنان بسیار کم‌رنگ یا حتی پنهان بوده است؛ چنانکه براساس همان نظریه می‌توان رابطه آنان را از نوع «عشق پوچ» یا حتی «فقدان عشق» دانست. عشق پوچ «زمانی احساس می‌شود که تعهد قوی باشد، اما میل و صمیمیت در سطح پایینی قرار داشته باشد یا اصلاً وجود نداشته باشد. این ویژگی اغلب در زوج‌هایی دیده می‌شود که مدت زیادی از ازدواج آنها می‌گذارد و به خاطر بچه‌ها در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند و می‌خواهند رابطه را، حتی اگر از نظر روانی و جسمی یکدیگر را ارضا نکنند، حفظ کنند.» (همان)

جسم مرده دختر عشق‌بازی کند... «عشق به معنای میل جنسی نیست. میل جنسی را می‌توان صرفاً به عنوان یک نیاز فیزیولوژیک مطالعه کرد. معمولاً در رفتار جنسی عوامل تعیین‌کننده بسیاری دخیل است، به عبارت دیگر نه تنها نیاز جنسی، بلکه نیازهای دیگری نیز در تعیین آن دخالت دارند که عمده آنها نیاز به عشق و محبت است. این حقیقت را نیز نباید نادیده گرفت که نیاز به محبت شامل دوست داشتن و دوست داشته شدن می‌شود.» (مازلو، ۱۹۷۰: ۸۱)

اشترنبرگ عشق را به هشت نوع تقسیم می‌کند که بنابر مستندات موجود در داستان، عشق قربانعلی از نوع عشق شهوانی می‌باشد. «میل در این عشق بیشتر حضور دارد. هیجان‌ات و میل زیادی در این رابطه وجود دارد، اما صمیمیت و تعهد در سطح ضعیفی قرار دارد» (صادقی، ۱۳۸۴: ۴۱)

بنابراین، عشقی که از دو عنصر صمیمیت و تعهد تهی و تنها نیروی برانگیزاننده عاشق میل و گرایش جنسی و همه تلاش او برای وصال معشوق، تصاحب جسم اوست، تنها می‌تواند در سطح نیازهای فیزیولوژیکی واقع شود و از آن فراتر نمی‌رود؛ چنانکه «ویکتور فرانکل» نیز بر این عقیده است که «میل جنسی آنجایی جایز و حتی مقدس است که حامل و ناقل عشق باشد. بنابراین عشق تنها اثر جنبی چنین میل جنسی نیست، بلکه میل جنسی شیوه‌ای است برای ابراز نهایت همدمی و تعارضی که عشق طالب آن است.» (فرانکل، ۱۳۸۵: ۱۷۰)

تاکنون دانستیم که قربانعلی فردی ظاهراً متدین بوده است. براساس نظریه مازلو، زمانی که

چنانکه در متن داستان نیز شواهدی، برای اثبات این مدعا وجود دارد:

در ابتدای داستان، راوی به این موضوع اشاره می‌کند که ازدواج قربانعلی پس از مرگ استاد، به دلیل عشق‌ورزی نبوده؛ بلکه به طمع خانه و زندگی‌اش همسرش را طلب کرده است. گفت‌وگوهای قربانعلی با زن، در صحنه‌هایی از داستان نیز بر اثبات این مدعا صحنه می‌گذارد. شاید هم شروع زندگی آنها عاشقانه بوده و بعدها این عشق از میان رفته است؛ چنانکه براساس نظریه مازلو، انسان‌ها در هر لحظه از زندگی به تناسب نیازهای وقت، برانگیخته می‌شوند؛ برای مثال فردی که گرسنه است؛ زمانی که سیر می‌شود، نیازهای دیگری او را برمی‌انگیزاند و همین فرد اگر دوباره گرسنه شد، باز هم نیاز به غذا...

تکرار مکرر جملات معترضه، زمانی که از همسرش سخن می‌گوید، می‌تواند دلیلی بر معنای ضد آنها باشد: «عیالم با فاطمه زهرا محشور شود که زن بی‌مثلی بود...». (جمال‌زاده، ۱۳۷۹: ۸۹) «گفتم ضعیفه ناقص‌العقل (خامس آل عبا شفیعی‌عش بشود که زن نبود، جواهر بود)...». (همان: ۹۳)

در حقیقت می‌توان گفت، «کاربرد بیش از حد تکیه کلام‌هایی از این دست، به گونه‌ای تکرار منفی بدل شده و دقیقاً در معنای عکس آن، مفهوم می‌یابد. همچنین با توجه به سرنوشتی که قربانعلی دچار آن شده است، نوعی جنبه طنز و انتقادی به آن می‌بخشد». (افشار، ۱۳۸۶: ۸۳)

البته نحوه بیان راوی هنگام یادکرد خاطرات همسرش، بر صحت آن می‌افزاید: «قلبم چنان بنای زدن را گذاشت که یقین کردم الان به صدای

زدن آن زنم از خواب بیدار می‌شود و دیگر خربیار و رسوایی بار کن (با بتول محشور شود که زن بی مثل و ماندنی بود)». (جمال‌زاده، همان: ۹۱)

از میان سخنان راوی و گفت‌وگوهای او با زن، می‌توان به شخصیت و حالات روحی همسرش نیز تا حدی آگاه شد: زنم هم (خدا رحمتش کند که سر تا پا عصمت و عفت بود) حالت مرا که دید قرق‌ر کرده و نمازی تر و چسپ چسباند و نان و پنیر و انگوری هم داشتیم خورد و با ورد شجاً قرنیاً قرنیاً دم مار و نیش عقرب را بسته و دعایی خواند و فوتی به اطراف دمید و خوابید. (همان: ۹۱)

همه این شواهد، شدت تعصب و خرافاتی بودن زن را نشان می‌دهد؛ اما قربانعلی دیگر به حالات زن توجهی ندارد و گویی او را نمی‌بیند. هر صحنه و گفت‌گویی، معشوق را در ذهن او مجسم می‌کند. حتی کلمات نیز تداعی‌کننده صحنه دیدار نخستین او با معشوق و صحنه‌سازی‌هایی است که بعدتر، به مدد قدرت تخیل خویش، بر ساخته است.

زنم (با صدیقه طاهره محشور شود که پاکدامن‌ترین زن‌ها بود) همان‌طور که خوابیده بود و بدون آنکه چشم باز کند لندلندی کرد و گفت: «باز بهار آمد و این گربه‌ها به مرمز افتادند!» من باز به کلمه بهار به یاد درخت گل و گیسوان پریشان افتادم و این دفعه (خدایا استغفرالله) یادم آمد که زیر گیسوان یک صورتی هم بود که از خجالت و شرم جلو مرد نامحرم مثل ورق گل‌های همان درختی که گویا از حسادت چادر

از سرش به در کرد سرخ شده و خارغم به دل  
من کاشت. (همان: ۹۱)

او سرانجام در عشق به جایی می‌رسد که همه  
زندگی‌اش را به باد فنا می‌دهد. کار و کاسبی‌اش را  
رها می‌کند و برای روضه‌خوانی تنها به خانه  
حاجی بزاز می‌رود. زن قربانعلی که گویی در  
زندگی‌اش همیشه نقش یک پرستار را ایفا  
می‌کرده است، از دنیا می‌رود و با توجه به  
مستندات داستان، تنها جمله‌ای که در ماتم او به  
زبان می‌آورد، این است که از غم و غصه دنیا  
خلاص شد؛ اما با شنیدن خبر بیماری دختر  
تصمیم به خودکشی می‌گیرد:

بند رخت‌شوری را، یک سرش به درخت  
توت کله‌خشکی که در کنار خانه بسته بود و سر  
دیگرش به میخ طویله به دیوار، باز کردم و به  
یک شاخه درخت توت بستم و سر دیگرش را  
خفت و گره کردم و اناللهی گفته و می‌خواستم  
که به گردن بیندازم و از این دار مصیبت خلاص  
شود که صدای در خانه بلند شد. (همان: ۹۶)

نیاز شدید قربانعلی به جسم دختر و وصال او  
در لحظه‌های وداع، او را به کنار زدن پارچه از  
جسم بی‌جان دختر و بعد... برمی‌انگیزاند و  
اینگونه عشقی که تنها به جسم معشوق ملتفت  
است، همه زندگی عاشق را به باد فنا می‌دهد؛  
چنانکه سرانجام این عاشق، شیخ صنعان عطار را  
به یاد خواننده داستان می‌آورد: «بین  
شخصیت‌های اصلی یعنی شیخ صنعان و  
ملاقربانعلی شباهت‌های فراوانی به چشم  
می‌خورد، به گونه‌ای که ذکر یکی دیگری را  
فریاد می‌آورد». (یاوریان، ۱۳۸۶: ۱۷)

معمولاً در دنیای داستان‌ها، در نهایت، با  
برآورده شدن نیاز یا کنار آمدن شخصیت درگیر،  
با محرومیت خود، داستان به مرحله گره‌گشایی  
می‌رسد؛ اما در داستان قربانعلی هیچ‌کدام از این  
دو سرانجام حاصل نمی‌شود و این نشان از این  
حقیقت دارد که او همچنان در حسرت وصال  
باقی مانده است. ولی با وجود این روزی نیست  
که آن درخت گل و آن زلف پریشان و آن دهان  
خندان در نظرم مجسم نشود و آتش به عمرم  
نزند...! ولی خیلی سر شما را درد آوردم، ببخشید  
هفت سال تمام بود که با کسی صحبت ننموده  
بودم. (جمالزاده، ۱۳۷۹: ۹۹)

و سرانجام، با توجه به مستندات و شواهد  
موجود در داستان، به یقین می‌توان به غلبه نیاز  
جنسی در این شخصیت گواهی داد. «بی‌مناسبت  
نیست اگر با این بیان که صرفاً کل ارگانیزم گرسنه  
است آن را توصیف کنیم، زیرا گرسنگی تقریباً  
به‌طور کامل بر ضمیر خودآگاه مستولی شده است.  
همه استعدادها در خدمت ارضای گرسنگی  
درآمده‌اند و سازمان‌بندی این استعدادها را تقریباً  
به‌طور کلی یک مقصود، یعنی ارضای گرسنگی  
تعیین می‌کند. «گیرنده‌ها» و «مؤثرها»، هوش،  
حافظه، عادات، همگی را اکنون می‌توان صرفاً به  
عنوان ابزار رفع گرسنگی تعریف کرد.  
استعدادهایی که برای این منظور سودمند نباشند  
ساکن و بی‌حرکت و یا به عقب رانده می‌شوند.  
برای شخصی که به حد افراط یا به طور خطرناکی  
گرسنه است، هیچ دلبستگی دیگری جز غذا وجود  
ندارد. او غذا را در خواب می‌بیند، غذا را به خاطر  
می‌آورد، راجع به غذا فکر می‌کند، فقط درباره غذا

به هیجان می‌آید، تنها غذا را درک می‌کند، و فقط غذا می‌خواهد». (مازلو، ۱۹۷۰: ۷۲)

بعد از نیاز شدید جنسی قربانعلی می‌توان گفت نیاز به دوست داشتن و دوست داشته شدن در او غلبه داشته است. نیازی که فقدان یا کمبود آن در زندگی زناشویی‌اش، با توجه به شواهد و مستندات موجود در داستان، مشاهده می‌شود. سومین نیاز غالب شخصیت، نیاز به حفظ آبرو، اعتبار و موقعیت خود است که در گروه نیازهای ایمنی قرار دارد. این شخصیت، پیوسته بیم بدنامی و رسوایی دارد و گویی این ترس آرامشش را سلب کرده است؛ اما سرانجام نیاز مفرط به جسم معشوق، غلبه می‌کند و چنان فرجامی را برای شخصیت اصلی داستان، رقم می‌زند.

### بحث و نتیجه‌گیری

در داستان *درددل ملاقربانعلی*، راوی به وسیله زاویه دید اول شخص مفرد و به شیوه خودگویی، به شرح و بیان ماجراهایی می‌پردازد که سال‌ها پیش تجربه کرده است. همه عوامل داستان در جهت شناساندن شخصیت اصلی به یاری منتقد می‌آیند؛ چنانکه براساس نظریه مازلو می‌توان به تحلیل شخصیت و تعیین جایگاه او در هرم سلسله‌مراتب نیازها دست یافت؛ بدون اینکه دلیلی بر نقض این مدعا، در متن داستان یافته شود.

در این داستان، عشق هیجانی شخصیت اصلی منجر به بروز ناپایداری در داستان شده و کشمکش‌های شخصیت را با خودش به وجود آورده است. این عشق زمانی اتفاق می‌افتد که راوی

همسری در خانه دارد. شاید فقدان عشق در زندگی قربانعلی، کم‌توجهی‌های همسرش و یا بیماری او دلیلی بر ارضانشدن نیازهای قربانعلی باشد و دلیل دیگری که البته در شخصیتی مانند قربانعلی دور نمی‌نماید، غلبه نیاز به برقراری رابطه جنسی است. با توجه به بررسی انجام‌شده در حوادث و رویدادهای داستان و ویژگی‌های شخصیتی قربانعلی باید گفت، در وهله نخست، غلبه نیازهای فیزیولوژی (نیاز به رابطه جنسی) در او دیده می‌شود و سپس نیاز به دوست داشتن و دوست داشته شدن که در مرحله سوم هرم مازلو قرار دارد که با توجه به روابط او با همسرش در داستان توجیه‌پذیر است. سومین نیازی که گاه‌گاهی در شخصیت قربانعلی دیده می‌شود، نیاز به حفظ آبرو و اعتباری است که سال‌های سال با روضه‌خوانی حاصل کرده است.

### منابع

- اخوت، احمد (۱۳۹۲). *دستور زبان داستان*. اصفهان: فردا.
- افشار، معصومه (۱۳۸۶). «توصیف شخصیت‌های داستانی در «یکی بود یکی نبود»». *ادبیات داستانی*. شماره ۱۱۰. صص ۸۵ - ۷۸.
- پاینده، حسین (۱۳۸۲). *گفتنمان نقد: مقالاتی در نقد ادبی*. تهران: روزنگار.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹). *داستان کوتاه در ایران؛ داستان‌های رئالیستی و ناتورالیستی*. تهران: نیلوفر.
- جس‌فیست و گریگوری جی. فیست (۲۰۰۲). *نظریه‌های شخصیت*. ترجمه یحیی سیدمحمدی. تهران: روان.



- جمالزاده، محمدعلی (۱۳۸۱). یکی بود یکی نبود. به کوشش علی دهباشی. چاپ دوم. تهران: سخن.
- شولتز، دوان و الن شولتز (۱۹۹۸). نظریه‌های شخصیت. ترجمه یحیی سیدمحمدی. چاپ ششم. تهران: هما.
- عبداللهیان، حمید (۱۳۸۱). شخصیت و شخصیت‌پردازی در داستان معاصر. تهران: آن. فرانکل، ویکتور (۱۳۸۵). معنی‌درمانی چیست؟ (انسان در جستجوی معنی). ترجمه دکتر نهضت صالحیان. چاپ شانزدهم. تهران: انتشارات درسا.
- مازلو، ابراهام. اچ. (۱۹۷۰). انگیزش و شخصیت. ترجمه احمد رضوانی. مشهد: آستان قدس.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۱). به سوی روانشناسی بودن. ترجمه احمد رضوانی. مشهد: آستان قدس رضوی.
- مستور، مصطفی (۱۳۸۶). مبانی داستان کوتاه. چاپ سوم. تهران: مرکز.
- مشتاق‌مهر، رحمان (۱۳۸۷). «روایت‌شناسی داستان‌های کوتاه محمدعلی جمالزاده». شماره ۲۰۷. سال ۵۱. صص ۱۶۱-۱۳۶.
- میرصادقی، جمال (۱۳۹۱). زاویه دید در داستان. تهران: سخن.
- میرمحمدصادقی، مهدی (۱۳۸۴). ازدواج (آموزش پیش از ازدواج). تهران: سازمان بهزیستی کشور.
- یاوریان، مرتضی (۱۳۸۶). «شیخ صنعان و ملا قربانعلی». رودکی. شماره ۱۹. صص ۲۱-۱۶.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی